عرض الثناء

بمدح خاقان کبیر ملک اخستان
بن منوچهر و ملکه اعظم
صفوة الدین بانو ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در شکایت از چرخ و شکوه از دنیا و اهل دنیا و بعضی مناسبات

[illegible]

هم آسمان و ملک [illegible] آرزویی که از جهان خواهم [illegible] لیکن [illegible] در دبستان روزگار [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی الحکمة والموعظة

[illegible]

در مباهات و مفاخرت
از زبان ...

در عهد من که ارکان غنی انفصال ...

در جهان ...

و نیز مطلع ملک اعظم
بنوان گوید
صفوة الدین

دولت ... صد عید حسن ...
خود دولت جاوید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

می چکد از دهان او را چون کف ... [illegible]

[illegible]

هیچ کدام ... [illegible] ... انوار همه عالم

[illegible]

وشنوده بنوروزی ز تو عالم را   نعل کم شبز ملک تاج سر جابر را   حافظ تا حبث ... همه عالم

وهم نوز زیبی که لقدر   هشت جنت نعیما تر اوست   حاصل شش جهات ذهنیت اطلیم   ... اوست

[illegible]

[illegible]

۱۳۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در موعظه کرد بشر حافظ از ابو ... جو جان ... [illegible]

[illegible]

در مطایبه ... مرغ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انسانی جو غنچه بستو تا ماند جو غنچه لعل فرزاد غنچه وار در زر ... لعل دار میان ... آفتابی که خاور ... وار دار باغ شاه باخبر زاد ... [illegible]

[illegible]

مرد حق ... عالم را ... [illegible] ... در جهان ... نمی آید

[illegible]

والحمد

طعنه ... بنود کان ... کرصدا باز کوه ... آن صدا را تو زو ... جز گرانجانی و سبکباری ... مرد باید که ...

[illegible]

ما اثبتت ... فذلکه الامام ... دهر ... صبر ... تقدیر ... [illegible]

[illegible]

بیش ... رخ ... ای ... عشق ... جهان ... [illegible]

[illegible]

... از ... در ... آن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این تا سح خوا... باز بنیاد ... حرم کعبه ... باز هم در حرم ...

[illegible]

این ... شوال ... خواستار
ایرا بجا ... ٨ ... کاینات و دیدی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در غزل الف ترکیب

[illegible]

از نکبر کامکن رها   درهصار رفتار بجام   فرزار چین ل بلا کس   دقت بسیل بکا کرکدام

[illegible]

و کرم بلند کنش   تا واع کیان زدرد دست   راحت آن نادیده رفش کو فست   کرم از روز درد کو درد

در حسب حال خود گوید

ایضا

[illegible]

که تو نیست فرزانه دانا   کاینه که تخت است با او شناس

[illegible]

بر دگر چمن زن در دو ... ست   این گوهر که خار و ز بر گوهر ... ظهر است ... بالا که ...

[illegible]

زر خاک برگذشت   لالی که جمل قدم زیر با نشاند   هم بکرکلات و هم نقش عافیت   از دیده نظاره کنان احتیاس

[illegible]

کرچه کلاه خوبی از والیزن نهند   یکی نایبان و ماه کیانی لا نهند   زیرا که شه طغان جهان بحر نهند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زنگ شوخی مجلس آرا می‌زند ... سنگ فتنه ... اندازد
[illegible] ... تیر آرش ... اندازد ... سنگ ... اندازد ... قلندر اندازد ... بامدادان ... اندازد

[illegible]

... شاه ... اژدهای ... اندازد ... اندازد ... اندازد ... سلیمان

[illegible]

[illegible]

واصبحدم شاه چو خاور بماه ... کز لب (؟) سرو جهان تاج ماه

[illegible]

چو بستان قدهٔ تو ... ... کمرکش قلعه ... ... کمر ما زبر ...

ما طراز جام ... از زر ... زبر ... لعل ... سمت ... که شیخ اوراز انبیا ...

[illegible]

[illegible]

هم کهی در سپاه ... دگر بنگ ... چو دریای ... وگر با ... زبان ... در اقلیم ایران ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت رفتن خراسان ملکه‌ای [illegible] رفته در انجا او را منع نموده اند گفته

چه [illegible] خراسان شدم نکذارند عندلیبم بکلستان شدم نکذارند نیست [illegible] خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible] خراسان [illegible] چون [illegible] شدم نکذارند [illegible] کرجو جو کوش کم [illegible] شدم نکذارند

[illegible] شدم نکذارند [illegible] طالب [illegible] شدم نکذارند دلم از عشق خراسان [illegible] در بال وعشق یاد وطن [illegible]

در اوصف بغداد و منع [illegible]

هرچه اندوختم از طایفه [illegible] بوکه در راه کودکان شدم نکذارند تا [illegible] طفل موران [illegible] که نه موران [illegible] شدم نکذارند

امر خاقان بغداد پسری رشید ام در رعایت قابلیت بوده بعد از حساب کلی حادث نموده در هر شهر اکنون

[illegible]

[illegible] الراء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در لهب ... عدم
قصیده ... عربیه

[illegible]

تجرع الحشا ما ناخش حشا شتی لا تنکری حبس الحشا لا تنکر شکوای عن شرد ان شردا نما الشفا عود الی فوز السعادة و اذکر

الشاق

٣١

[illegible]

ببع یادشاه اعظم اکرم
اتابک
علاء الدین
خواجه شاه کو...

[illegible]

خانه ما نیست طبع جهره کشای بهار   نایب عیست ماه زنگ ور شاخسار

[illegible]

در حکمت و موعظه
از حکیم سنائی غزنوی
[illegible]

الصبوح الصبوح کامکار [illegible] الشتار الشتار [illegible] کاری از روشنی جواب قران باری از خوش می جو باد بهار چرخ بر یار و کار ما بصبوح [illegible]

[illegible]

خواجگی سنت [illegible] عجب این کتاب [illegible] می کشد عقل را بزیر رکیب چون رکیب [illegible]

[illegible]

تا ثریا نو خوشه [illegible] دست برکن خوشه می [illegible] مار گزیدی زهر خاک خورد زیر دار کام زهر جان او بار نقل کباب [illegible] بار و از لب شراب [illegible]

حرف السین

آهو از سنبل تتاقت چید نه مشکست نام زده ... تاری از رای او چو لعد او ... از عنبری ... ماند خوار

[illegible]

حرف الشين

[illegible]

تا دست صبح غالیه سازد ز عنبرش الکه غریب ... در پس چه چه حکمت کردون نشار ساخته ... گوهرش

از صبح ... و زجبل الفرمه ... تر ست ... کان ... نه ساقی ... نه باده ... نه ساغرش

[illegible]

این قصیده در مدح خاقان ... مغفور گوید

حرف العين

حرف القاف

حرف الکاف

[illegible]

فاضلتر از محمد عیسی ... خاک   آن کرد دور فلک دندان فدای سنگ   وین کرد کاتب نفس را از لطف ای ... کر

٣٤

حرف المیم

[illegible]

بعد چراغ تیشه کاان کن برآوردم   در دیولاخ از خراب گفت دوش   خط فسون عجل ... کن درآوردم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در رحمة الله تعالی
في المناجات

[illegible]

در رحمه ... النفس

[illegible]

[illegible]

در صورت احوال خود
و ... شکایت ...
و استمداد ...

[illegible]

[illegible]

اولش کردم تسلیم حق بار تسلیم اکر سازی چکنم

تمت القصیده

[illegible]

این قصیده [illegible]

[illegible]

گرچه سیم و زر مال اندر بری [illegible] ... چون جهان را [illegible] طبع جوانی آورده ام

هرچه دارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

سلطان معظم غیاث الدین محمود بن محمد ملکشاه ...

باد همین چو خاک ... چشمهٔ خور بوسه داده خاک در ... زاده خورد به لعل ...

جان خاک شود لطع جرعه چون بطل طرب کشی ومادم

[illegible]

[illegible]

بر در چار بین فلک ... [illegible] ... دارم   مریم ... [illegible] ... تو دیدم   از زحمت ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... احسان ...   گرچه در راه ... [illegible] ...   کشتن ... [illegible]

آن آهنم که تیغ ... [illegible] ... که ز خود ... دارم

[illegible]

فتنه و لفظ عنوان بخراسان آمدم بهر آن نامه که بر صفحه [illegible] در طلب که از فشان بخراسان آمدم

[illegible]

کم شده گنج خرد [illegible] ازین کم شده [illegible] بخراسان آمدم

[illegible]

کعبه هست ایوان خسرو کنده رو
کاهدر

سر عالیار را بر یاد دیدام   کعبه را ماند که بزد در حرم   در حرم بیماری حضار دیده ام

[illegible]

بیع النفس ... والاقتضاء ... فی المبایعة ...

دو باد و شار را در ملک موجود باز دادم   شد الکه بسبع در از فروغ آتش آن آز   حیان دیده بمنت خیال بنداردم

[illegible]

خوش دم چو سگ جهنی دو خس عهد کلام   عنقا صفت آن ز ره خورشید ره نما   چو مانکه او ز ره عنقا صفت سزا اسلام

[illegible]

تبریز شد بر از نشابور از حشام   تبریز با ی ... تبریز بر گرفت   تبریز شد ز تربت او روضه السلام

بقیه در ...

حرف النون

در مذمت دنیای دون و تخلص بمدح حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فرماید

[illegible]

تا بود حق تعالی ... رسول الله که هست
در رهِ دین خدا ...

صفت اهل ایمان ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خالام محمل استسقی صحرا از دادیم جو شیر   شیر لبستن که به آسا رفت تا بر بستن ابریا

انجام

[illegible]

اول نامه با زبان جنبید   از ملکوت و ملکم بگذر وصدت خی داون دولت خبر غلتان کرده فیروز جهان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الواو

[illegible]

[illegible]

حرف الهاء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون خشت کل در آبدان ... [illegible]

[illegible]

ساعات روز و شب در پیش ... [illegible]

بادولی و نارش ... [illegible]

٧٥

[illegible]

نمود اخترتان مهر بخشید افسر ظفر اقبال خسروتان فرکیهان نو پرداخته

[illegible]

تمثیر ادطوبه مثال اوراحباب تحت الطلال ازار غزوق الکال ازجن بابی داشته

کدون

[illegible]

مانند طفل لوح خوان در درس دیگر ار[illegible] جام دمی که نیز هم صبح و شفق را بهم تحت جلال الدین [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون از دکان انگیخته شب چمانان ز طایر خواب افکند کهربت از کواکب مهره‌ها در دکان انگیخته

بود از این شکستم خود را بای شکستم نه قرار جو خواهم کرد نقد انس جانی

[illegible]

بعد عروس طبع تا مزد بخودی خسرو کعبه آستان ملک از زر استن کرده بطراز آستین از زر دی بصری

[illegible]

دهقت نیست البری سخت نغابی بود جور و پر سنیرا لاف زنیا فار البت از صفت [illegible]

[illegible]

...ستی خود از خواجه ز زین سانی   چون خواجه کنی تا در گرسنه چنی   از خواجه گردن بکنی زنده گدا بینی

[illegible]

هم دامن اینی هم دفع وبایی   شمشیر ملک دیده های کفر ندیه باک   طاغوت پرستان را طاعون بلایی

[illegible]

قال حلالت جدا ز شفق کام تو بای کو را اید اکه حیا ز ار تو بای

[illegible]

ساخت و کنذ ز اسب اینه بند د آسمان صبح قبا زره زند ابر کمند زره کو بی

بکنم و سم جواهر خویش کان جواهر بهر بازوی تست نالش از آستان کنم نه ز بید کاسمان مست نالش از خوی تست بهلو از جیب تنگ مکن که مرا پهلوی حرب هم ز پهلوی تست

هم جوی عمر از آن بگسست آب خون گرد و چاه سر بگرفت دلو بدرید و در ریسمان بگسست دست خون ماند با تو خاقانی طمع مستی از جهان بگسست جوشن صبح را ...

بلار کشت بادجودی شکاف شاد گشت تخت جمشید و تاج نوشروان آرزو نمودهای مبارک

گوید امروز رخابیل سبع زا جنو شاه آستان دهیم

شاه کیخسرو دلنگان و درس

خضر اسکندر نشان و ...

که دوری زمشک از عنوان ساز دخوط اخوان برسوک آن ای عزیزان درد کریبان جیب را

باده

برحسن تم که کان جوهم ز خاک زرکان تازه کن می بازیکسی هرزمان عید طرب بر زمان از کارچمن هرزمان فرخ ترز زمان تازه کن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در و غمزه چرخ مرد و کاشند زین جادوی و غمزهای دراکس

بری ملکی خوان گیتی از چشم ملک فشان مراکس دل نده و جان پستان ندا ایام زین ده دل جان پستان مراکس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علم صد ساله توان دید ز نیکی تقویم او   طفل یکروزه مجسطی کند از تعلیم او

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پی بر کشید دوم سر و اوفاد کم

مشید زد و نمود حکم بالای تر کاه

بازارگان جم و دیده خسان گشتنش

درجله طرب زیر پی سگان چنین ناموس فروکش سلیمان گشتنش

اندر سگان شب بنالند گیان تو جا نهاده در زنکه بدام برادیم

ای بلبلان

۹۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کو راه بر و نقش و نغابی ماندم   آن شناخته ام و آنم که ماندم   کار زمانه را پسوده بی نیابم

[illegible]

یکی دیده دو دست که جوزا صفت ... کا ایشان چو نعش یکی از یکی جدا نگردد

[illegible]

خنده از زبان شانه سعدی

هر خندش ز زبان تست گرم و خشک

خط بر خط هر دو این سوز زبان کند

حرف الالف

چو بسم قل هو الله مصحف   دگر سنگ آب لطف حق پذیرد   گواه گل بود اهة طوطی آسا

۹۵

سر بعدم در زن و یاران طلب   بوی وفا خواهی از ایشان طلب   بر سر عالم شو و مجلس جوی   در بن ... شو در جهان طلب

حرف الباء

حرف التاء

٩٩

[illegible]

فی الصبح

[illegible]

فی حسب حال الزمان و اهله

[illegible]

در تهنیت فتح و تمنای کرم

[illegible]

فی العتاب

[illegible]

فی الهجا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر تنها یابد دوستی گوید ای خدا عافیت ... وانهاد استوده کیست در عالم آنکه مقبول اهل عالم نیست

... آفرینش هم مصاف کشتم که سلامی ... که ز ایمان ... از خدا ... فضل ... ساز ...

نیک ... از خدای ... بر کسی کو ... نیاز ... داری ...

[illegible]

بردن ... اهل ... وخت ... خوشه ... کار ... هاج ... کرده ... کرد ...

[illegible]

[illegible]

حرف الدال

[illegible]

[illegible]

۱۱۰

حرف الواو

[illegible]

در صفت ... [illegible]

... اختر ... [illegible]

بکباره به ... جهان ... [illegible]
ناخنده ز خانه ... ماور
ای ... ختم ... شان
افتاده ... ماور

فرزند ترا ایکاد ... فرزند که از تو ... ایام   آن جان که بازداد تقدیر   از دود ... ویرانه ایکی ... [illegible]

[illegible]

در صفت ... [illegible]

... پیکاه و ... [illegible]
... جهاب ... [illegible]
کلاه ... [illegible]

ای صبر ... انم پروانه کار دل   دل شیفته پروانه است از ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الکاف

حرف الکاف

[illegible]

[illegible]

حرف النون

[illegible]

انعام مکارم ابد او نهاد او — زین سرد باد حلقه آتش فسرده باد — تا فصل نه کنم ز برای پسند او

[illegible]

دیده از کار جهان دل بسته به — راه همت زین نشان آن در بسته به — دل دشمنان از همت دشمن تیره — همت ار برد دوستان دل بسته به

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نهادادی از مکارم دیا[illegible] قلزم از سخا فرستادی آسمانید که اختران دادی مهره بر قفا فرستادی

[illegible]

ردیف الالف

[illegible]

چشم دجوانع را چاشنگ فرصه جا جایی که رسته فنی و از گل [illegible] جایی که [illegible] ازدهم [illegible]

حرف الباء

حرف التاء

[illegible]

چون بیاد و مارسی و پسینی بگرد و خود براد — که همه اشک بدست آید ترا آن هم درست

[illegible]

که هیچ شبی وصل دلارام توان یافت — ناکام جهان هم ز جهان کام تو ...

[illegible]

[illegible]

کسی کو سر از گیتی افکند بند برد   نه زر گونه فرو دارد و گر زر دهم او را   نیک آمدش از گنده فرو زر نهد برد

(۴)

[illegible]

۱۱۴۳

عاشق اگر نیست کو بجوی و صال ... مستی خود بستان بخشد ... عاشق آنست کو ترک مرا ... مستقیم ...

... کان کارفرما بود ... این همه ترکان که ... شیر لطف ... کرمان را ... می برد

از بهر که بکوی او فروشد
خو غرق بشمار بر شاد

دل بسکه اعشق می بگرداند
جان خطبه عالمیت ... خوانم

سوخته جان بسیم گشته و سکالت ... سوخت مانعش تو جان الجمل النار ...

وله ایضا

وله ایضا

... حاضر آمد طلاق خواب توبه با طره دادسر بریده عقل را از لف تاب دمیده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

... زان نگار آمد حریف ما که سپه‌ای خوریم از کار محرم خار غمیم

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

صد و جله خون که دیده بپالود می‌برم

وله ایضا

امروز دو صد اشک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر سوزان خرابانم صد داستان نگه دارم   دردا من تو ریزم یا در برت افشانم

همه بکنج آزادی بنشینم   زهی هم تو هم عشق تو باد و دانشی

[illegible]

از سایه ... سایه نتوان دررسید جان فشاندن باید و خبی سایه بکار آمد است

[illegible]

هر روز خود رسانی لیکن که تو کنی بجای ... که با تو داد ...

[illegible]

[illegible]

ولہ ایضاً

منو قصاص جان با خانہ نگواہ

بشنہ نبودی خونہا راندی با زمرگان ما را تا زروی خاک نفرت

[illegible]

بو العجب ... بها را که تو را ... تو شکار از دل کشته تو ... ناوک ... را که ...

[illegible]

وله ایضا

هر روز به کسی رنگ دگر آمیزی ... هر لحظه به چشم ... شور ... انگیزی

کار فنا فا چو بسازی زنیقدر کار او را نام بیکاری سنی ولہ ایضا

قدم فرادم احتیاطیه بردار اما مسیح بیاموا ال پیشه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وز وصل تو چشم [illegible] از نظر یار [illegible] چون خوی تو [illegible] دلم [illegible]

اگر ... بامنش جای ... داریم ز ... هم ...

۱۶۳

حکم از حکمه خدا خود در سیم از رشم • بنم سکل الفتت • سکل و ...

[illegible]

گوهر که دامن ... [illegible] ... هر چند ... [illegible] ... وادی

[illegible]

جانان ... [illegible] ... ایکاش ... وصل ... [illegible]

[illegible]